

هنر

سنت یانو گرای

سیامک افشار

خیلی هم نه، فقط چهل، پنجاه سال قبل را می‌گویم! نمی‌دانم حیاط آن خانه قدیمی را به یاد دارید و یا اصلاً آن را دیده‌اید؟ آن حیاط قدیمی را می‌گویم که وقتی در بعد از ظهر تابستان، روی آجر فرشهایش آب می‌باشیند، بویی خوش در هوا پراکنده می‌شد، حیاطی که کنار پاشویه حوض آن، بر از گلخانه‌های شمعدانی بود و آب حوض، مبعادگاه ماهیهای قرمز و سیاه که از سر بازیگوشی بالا و پایین می‌پریدند، و آن تخت چوبی کنار ایوان، با فرش رنگ و رو رفته و کهنای که رویش پهن می‌کردند، بادگاز پدر بزرگ که روی آن می‌نشست و قلبان دود می‌کرد، و مادر بزرگ که وقتی حوالی غروب، مجمعه‌سی کنگره‌دار را پیش می‌کشید و کاردی را که از زنجان خریده بود، در دل هندوانه فرو می‌برد، صدای غوغاش تا آن سر حیاط هم شنیده می‌شد. بادش بخیر آن حیاط قدیمی، و آن همه سادگی و صفا، آن همه دوستی و مهر. درست نمی‌دانم، شاید ماشین که آمد و باب شد، کم کم همه چیزهای خوب رنگ باخت: دوستی، ایمان، مخلصانه، دستی که مؤمنانه در سقاخانه شمع می‌افروخت، چشمی که از صمیم دل در مرگ دوست می‌گریست، و دلی که شرم عشق، گوتهایش را می‌گذاخت.

اما چه باید کرد، حالا همه چیز نسبت به آن روزها عوض شده و تغییر کرده است، حالا حتی بچه‌های هفت، هشت ساله هم کامپیوتر، این رایانه و هم انگیز قرن را به بازی می‌گیرند، حالا دیگر رنگ زرد، لزوماً مفهوم فقر را القا نمی‌کند، و آسمان می‌تواند به هر رنگی دربیاید، حتی سبز! بی‌تردید بسیاری از ما، دل‌بسته آنچه از گذشتگان بر جای مانده هستیم، دل‌بسته سنتهای زلالی که بوی مهربانی پدر بزرگ را دارد، بوی سجاده و چادر نماز سید و گلدار مادر بزرگ را، بوی عطر اذقیهایی که از دیوار خانه همسایه، به کوچه خاکی و پرپیچ سر می‌کشید؛ اما اینکه تا چه حد باید به سنتها پایبند بود و دست آنها را در زندگی امروز باز گذاشت، موضوعی است که گفت و گوی بسیار می‌طلبد.

اعتدای، متولد سال ۱۳۳۴ در تهران، لیسانس معماری داخلی که نخستین حضور جدی او در عرصه نقاشی، به سال ۱۳۶۸ در نگارخانه شیخ باز می‌گردد، و از آن پس حضور در چندین نمایشگاه دیگر از جمله: کمک به زلزله‌زدگان شمال ایران (موزه هنرهای معاصر - ۶۹)، بزرگداشت هفت فجر (موزه هنرهای معاصر - ۶۹)، اولین و دومین نمایشگاه گل و طبیعت (نمایشگاه بین‌المللی - ۷۲ و ۷۱)، همیاری با مردم مسلمان بوسنی و هوزگین (فرهنگسرای یاوران - ۷۱)، دومین بی‌نال نقاشی ایران (موزه هنرهای معاصر - ۷۲) و...

تعمود نهادندی، متولد سال ۱۳۲۹، تحصیل کرده رشته نقاشی و طراحی در دانشگاه استراسبورگ فرانسه؛ برنده قلم موی طلایی از دومین نمایشگاه بین‌المللی تهران و دریافت کننده تقویم نامه از مرکز هنرهای تجسمی، موزه هنرهای معاصر و شورای کتاب کودک. نهادندی تاکنون دهها نمایشگاه از آثارش برپا کرده که از آن میان می‌توان به مرکز هنرهای تجسمی، موزه هنرهای معاصر، نگارخانه‌های شیخ، سپهری، رودکی و شهرهای مختلف فرانسه همچون استراسبورگ، بروکس، پاریس، سائرن، و... اشاره کرد.

یاسم رسام متولد بغداد است به سال ۱۳۳۹ شمسی (۱۹۶۰ میلادی)، فارغ التحصیل دانشکده ادبیات بغداد؛ شاعر، نقاش، طراح و ایلوستراتور؛ کارش را نخست در ایران با طراحی برای مجله «کیان» و «زنان» آغاز کرد، و هم‌اکنون نیز به عنوان طراح آزاد، آثارش در چندین نشریه معتبر انگلیسی، آلمانی و سوئی و نشریات مختلف داخلی همچون «شعر» و «فرهنگ توسعه» انتشار می‌یابد، ضمن اینکه همچنان با «کیان» همکاری ضمیمه دارد. چندی قبل نیز شاهد برپایی نخستین نمایشگاه تابلوهای رنگ و روغن و پاستل او در نگارخانه صدر بوئیم.

از همه این عزیزان که دعوت ما را برای انجام این گفت و گو پذیرفتند، سپاسگزاریم و برایشان موفقیت بیشتر آرزو داریم.

ما بر آن شلیم تا این سؤال را در عرصه هنر، و محدودتر، در عرصه هنر نقاشی، مطرح کنیم و در حد امکان پاسخی برای آن بیابیم. متأسفانه این روزها بعضی از هنرمندان ما، بی‌اطلاع و دورمانده از هنر اصیل ایرانی - اسلامی، به دامان شیوه‌های اروپایی دومی آویزند و هر چه را که نشان از فرهنگ سرزمینشان دارد، به تمامی غمی می‌کنند. از سوی دیگر، برخی نیز خصمانه، کمر به قطع و قمع هر آنچه رنگ و بوی مدرن دارد بسته‌اند و بی‌محابا، هر شیوه تازه و هر خلاقیتی را در پیشگاه سنت به مسلخ می‌برند، که این هر دو خطاست. باید ببینیم که هنرمند انسانی است آزاد که به فرمان احساسش حرکت آغاز می‌کند، خواه این حرکت به سوی مدرنیسم باشد و خواه در جهت حفظ سنتها، و به هر حال هیچکس نباید متعرض او شود، چنانکه بیشتر نیز جز این نبوده است و الا امروز شاهد حضور سبکها و شیوه‌های گوناگون بوئیم. هنرمندانی که به مدرنیسم گرایش دارند، اگر چه از سوی سنت‌گرایان پس رانده می‌شوند و مشکلاتی برایشان پدید می‌آید، اما نباید نوسانی از این خیزشهای تازه‌ای داشته‌اند و استوار، هر روز گامی فراتر نهادن و سخن تو آرند تا حالات ایشان کندوی دل هنردوستان را معطر کند. آنان نیز که نگران و انقباضانک از میان رفتن آداب و سنن قومی ما هستند، هرگز نباید ترسی در دل افکنند چرا که آداب و رسوم این قوم، خاستگاهی اصیل دارد و کهن‌سالتر از آن است که نسبی از جایش برونند. اما در این میان، آنچه در تعارض بین این دو گروه بیشتر پلنوی ضربات بد آهنگ می‌شود و پیکرش نحیف و نحیفتر می‌گردد، موجودیت هنری ماست که باید هماهنگ و یکپارچه، به تقویت و حمایت آن پرداختیم و از هر گزندی مصونش بداریم تا پیش از پیش بیاید و شاخه‌های سبز و جوان برآورد و چنان فره شود که شایسته اوست.

آنچه از نظراتان می‌گذرد، حاصل گفت و گوی ماست با چند هنرمند نقاش: شهلا



سپید: نقاشی هنری

نه تنها در زمینه روشهایی که کار می‌کند آگاهی کافی داشته باشد، بلکه سایر رشته‌های هنری را نیز تا حدی بشناسد که متأسفانه غالباً این گونه نیست و هنرمندان ما فقط کار می‌کنند و در پی کسب آگاهی و اطلاع نیستند.

نهادندی: دانش هنری با نباید از طریق مطالعه تاریخ هنر کسب شود، یا اینکه هنرمند در محیطی آزاد و باز کار کند و کارهایش را به کشورهای دیگر جهان ببرد و امکانات لازم در اختیارش گذاشته شود. این دیدارها خودبخود به دانش هنری و وسعت دید هنرمند می‌افزاید. مردم علاقه‌مند به هنر هم باید بیشتر به نمایشگاههای داخلی و خارجی بروند و هنر را به طور جدی وارد زندگی خود کنند. در مورد قسمت بعدی سؤال شما که گاهی بین کارها تشابه دیده می‌شود، می‌توان گفت که این کاملاً درست است. همان طور که دو انسان معمولی هم می‌توانند وجه مشترکی در دیدگاه و عقاید داشته باشند، یا در نظر گرفتن این مطلب که افکار و تفکرات و روحيات تا حدودی به درون انسانها برمی‌گردد و اصولاً هر نوع تفکر و اندیشه یا از دنیای عینی به ذهنی می‌رسد و یا از دنیای ذهنی به عینی، که در هر دو صورت تفکر و یا اندیشهای را برای ما می‌سازد. هنرمند هم از این قانون مستثنی نیست و می‌توان انتظار داشت که در این دنیای بزرگ و هنرمند هم پیدا شوند که چه از نظر فکری و چه از نظر اجرایی دارای دیدگاه و دانش و آگاهی باشند. ولی اگر هنرمند با علم و دانش و آگاهی از روی کار هنرمندی دیگر کپی کند و خود را به هنرمندبازی بزند، مسلماً قابل قبول نیست.

در مورد تأثیرپذیرفتن هنرمند باید عرض کنم که گاهی تأثیرپذیری آگاهیانه انجام می‌گیرد، که در این مورد طبیعتاً هنرمند جوابی برای گفتن دارد و گاهی ناآگاهیانه و ناخودآگاه است که این پاسخگوئی را برای خود هنرمند هم کمی دشوار می‌کند. در هر صورت برای به وجود آوردن یک اثر هنری شرایط بسیاری وجود دارد که یکی از آن شرایط می‌تواند تأثیرپذیری از یک فلسفه و با یک مکتب هنری باشد.

مطالعه تاریخ هنر در حدی که مشخص کند هنر چه راههایی را طی کرده و چه کسانی در این مسیر گام برداشته‌اند لازم است ولی اصلاً به این اعتقاد ندارم که تاریخ روی من تأثیر بگذارد. تاریخ در حدی می‌تواند مؤثر باشد که فقط راهگشای دانش عمومی نقاش باشد. من باید بدانم میکال آنژ و مانه چه کردند، بعد از رنسانس چه اتفاقاتی افتاد، پیش از آن چگونه بود و نقاشان قبل و بعد از رنسانس چه می‌کردند؟ اطلاعات در همین حد کافی است.

بعضی از ما تصور می‌کنیم که حتماً باید نوآوریهای کاذبی در آثارمان وجود داشته باشد،

صحیح هنر است تغییر بدهیم. اعتمادی: هنرمند به هر حال نباید حرف خودش را بزند و به این نکته توجه نکند که مردم عادی از او چه می‌خواهند. در واقع نباید خود را به دید عامیانه مردم بفروشد. اگر حرفی دارد با زبان و سبک خودش ارائه کند، و مسلماً اگر آن راه و سبک درست باشد، مخاطبان خاص خود را پیدا خواهد کرد.

نهادندی: هنرمند باید به واقعیت کار هنری خود دست پیدا کند، اما متأسفانه فرهنگ هنری هنوز در کشور ما جا نیفتاده و یا برداشتی نادرست از آن می‌شود، مسیری کاملاً بیراهه. نمایشگاههایی برپا می‌شود و یک سری کارهایی هم انجام می‌شود که گاه درخور توجه هستند ولی وقتی به عمق مطلب و به مسیر حرکت هنر توجه می‌کنیم متوجه می‌شویم که سرگردانی عجیبی نزد هنرمندان ما وجود دارد. حالا باید دید عامل این سرگردانی چیست و ریشه و پایه آن در کجاست؟ نظر من این است که ریشه این مشکلات را باید در خاستگاه فرهنگی‌مان جستجو کنیم.

کیان: هنرمندان از مردم توقع دارند که با افزودن بر آگاهی و دانش هنری خود راهی برای ارتباط با آثار آنها بیابند ولی گاه به نظر می‌رسد که متأسفانه خود هنرمندان ما از دانش هنری چندانی برخوردار نیستند و نه اطلاع چندانی از سابقه هنری و فرهنگی کشور خود دارند و نه از وضعیت هنر در جهان. مثلاً هنرمندی اثری را خلق کرده که به کار یک هنرمند نامدار جهان بسیار شبیه است، اما وقتی از او در مورد تأثیرپذیری از آن هنرمند سؤال می‌شود، پاسخ می‌دهد که اصلاً او را نمی‌شناسم و آثارش را هم ندیده‌ام. طبیعتاً جامعه از هنرمند انتظار دارد که

کیان: اجازه بدهید گفت‌وگو را با این پرسش آغاز کنیم که شما به عنوان یک هنرمند یا چه مشکلاتی از سوی جامعه و مسئولان روبرو هستید و از چه خدماتی سود می‌برید؟

نهادندی: بحث خدمات از مسأله هنر جداست، اما اینکه ما خود هنر را بررسی کنیم، یعنی در این مقطع زمانی ما چگونه کار می‌کنیم و چه مشکلاتی داریم، بحث دیگری است. هنر پدیده‌ای است که در هر شرایطی بروز می‌کند، چه جامعه مشکل داشته باشد و چه نداشته باشد، و طبیعتاً اگر این موانع از سرراه هنرمند برداشته شود و این گروه‌ها باز شود، افراد بیشتر به سوی هنر جلب می‌شوند. برای ما در حال حاضر مشکلات زیادی وجود دارد، بخصوص برای کسانی که بیشتر کارهای فکری می‌کنند و یا اندیشه سروکار دارند و به دنبال نوآوری هستند و پیامی دارند. این مشکلات، هم از جانب خود هنرمندان است و هم از سوی جامعه. اما آنچه شخصاً برای من مشکل ایجاد کرده، دیدگاه جامعه نسبت به هنر است یعنی دانشی که افراد باید نسبت به هنر داشته باشند و اینکه آن فرهنگ هنری را تا حدی در خود ببینند که بتوانند راحت در مورد کارها قضاوت کنند. اما متأسفانه در کشور ما چنین نیست، حالت سرگردانی عجیبی وجود دارد و هنرمندان هم مانند‌اند که چه راهی را باید در پیش بگیرند، کدام راه درست است و کدام غلط؟ کدام راه مورد تأیید است و کدام مورد خشم؟ این سرگردانی که بین خود هنرمندان وجود دارد مسلماً ما را به آن اهداف هنری و آن چشمه زلال هنر نخواهد رساند. ما نخست باید کاری کنیم که فرهنگ هنری را در جامعه ایجاد کنیم و دیدگاه مردم را تا حدی که لازمه شناخت

اما مطالعه روند تاریخ هنر نشان می‌دهد که مثلاً از رئالیسم به امپرسیونیسم رسیده‌ایم، از امپرسیونیسم به... حالا من نقاش می‌نشینم فکر می‌کنم که چه روشی را باید ابداع کنم که مافوق اینها باشد. خود این تفکر و این نوع اندیشه که من چه باید بکنم که بالاتر از دیگران باشم، موجب از بین رفتن احساس هنری می‌شود. نو بودن از دیدگاه من در انتقال پیام است. اگر یک نقاش بتواند پیام و اندیشه خود را خوب ارائه دهد نقاشی است موفق، نوگرایی صرف از دیدگاه من منطقی نیست، چیزی منطقی است که در آن اندیشه و تفکر وجود داشته باشد، اما در اینکه پیام چگونه باید ارائه شود، هنرمند کاملاً آزاد است. الان، منتهاست که دوره تحمل رنج و مشقتی که بعضی از نقاشان - حتی در این زمان - بر آن صحه می‌گذارند و می‌گویند باید تمام جزئیات مویمو در نقاشی آورده شود سبزی شده است. درست است که این تابلوها تابلوی رنج هستند ولی از نظر من هنر این نیست، هنر رنج نیست، عذاب نیست، هنر این است که شما بتوانید حسی را که در درونتان می‌جوشد القا کنید، حالا با چه زبانی، به اختیار شماست.

اعتمادی: هنر با اجتماع پیش می‌رود، یعنی آن چیزی که در اجتماع می‌گذرد روی هنرمند تأثیر می‌گذارد، من نمی‌توانم مینیاتور ۴۰۰ سال پیش رضا عباسی را تکرار کنم و بگویم که من کارم را کردم، هر چند که استادانه هم کار کنم. هنرمند باید با ذوقش پیش برود، حرف و دیدگاه خودش را باید در کارش نشان بدهد، کارش نباید فقط جنبه تزئینی داشته باشد و بدون اینکه حرفی بزند، بدون اینکه نگاهی به اجتماعش بیندازد، بدون اینکه مشکلات اطراف خود را ببیند، فقط بنشیند و نقاشی کند. باید در کارش حرفی داشته باشد، دید خاصی داشته باشد.

کیان: طبیعی است که اگر غیر از این باشد هنرمند از واقعیت وجودی خودش دور می‌شود. بعضی از تابلوها را می‌بینم که خود هنرمند در آن حضور ندارد و نشانی از شخصیت خودش در تابلو نیست. آیا هنرمند لزوماً باید چیزی را بگوید که بازتاب شرایط اجتماعی زمانه‌اش باشد یا اینکه باید کار خودش را انجام بدهد؟ و آیا به نظر شما پیکاسو هم قصد داشت که حتماً شرایط دوره خودش را مطرح کند یا اینکه آنچه را در درون او می‌جوشید بر بوم می‌گسترده؟

هنر آمیزه‌ای است از لطافت و قدرت و توانایی، و این توانایی را دارد که جهت فکری انسانها را به سمت سلامت پیش ببرد، به سمت سلامت روحی حرکت بدهد و درست و خالی از تقلید باشد. متأسفانه اکثر کارهایی که مورد تأیید جامعه است تقلید است، با از نقاشهای هموطن یا دیگر کشورهای جهان.

اعتمادی: پیکاسو حرف زمانه خودش را زده، مثلاً جنگ و ظلمی را که وجود داشته بیان کرده و همان حرف با اینکه ممکن است فکر کنیم به درد آن زمان می‌خورده ولی حرفی جهانی است و در هر کجا که ظلم و بی‌عدالتی وجود دارد مصداق پیدا می‌کند. در مملکت ما هم همین طور، کار باید طوری باشد که مسائل و مشکلات را عنوان کند و چیزی نباشد که تنها به درد یک مقطع زمانی خاص بخورد. باید از خلال اثر، به مشکلات اجتماعی پی ببریم، تا اگر در آینده هم مسائل مشابهی پیش آمده، این حرف تنها یک حرف شخصی نباشد. البته شاید اگر هنرمند پیش‌تاز باشد بتواند به این هدف برسد.



کیان: یعنی شما معتقدید که کارهای هنری باید بازتاب شرایط سیاسی - اجتماعی باشد؟
اعتمادی: هنر بازتاب حرکت کلی جامعه است. از آن تأثیر می‌گیرد و قیاس جامعه‌اش را پاسخ می‌دهد و در حقیقت حرکت جامعه را مشخص می‌کند. تجسم حوادث است که رخ می‌دهد. آن را خلاصه و فشرده می‌کند و در قالب خود شکل می‌دهد. از طرف دیگر در عین آنکه از آن تأثیر می‌گیرد بر آن تأثیر نیز می‌گذارد. یعنی جامعه بدون استفاده از هنر نقاشی قادر نیست به حرکت گلی خود سرعت ببخشد. این نوعی مبادله است و ما با این تبادل سر و کار داریم، و این تبادل قابل انکار نیست بنابراین ما می‌بینیم که در طول تاریخ شکل هنر هم در جامعه‌هایی که فضایی بسته دارند تغییر می‌کند.

نهادندی: ولی من فکر می‌کنم الزامی در کار نیست که هنر حتماً تحت تأثیر سیاست، جامعه، تاریخ و یا هر چیز دیگری باشد، هنر در واقع نوعی بیان شخصی است و هنرمند لاف‌دل در شخصیت هنری خودش باید صادق باشد. نباید به این توجه کنید که جامعه چه می‌خواهد، سیاست

چه می‌خواهد، فرد چه می‌خواهد، باید به ذات هنری خود رجوع کند. طبیعتاً امکان دارد من کاری کنم که جنبه اجتماعی هم داشته باشد، ولی آن پیشداوری اجتماعی را من از قبل در کارم تأثیر نمی‌دهم. اینکه من بیایم فکر کنم در مورد سیاست و بیندیشم که با این تابلو چگونه بازی بکنم که دقیقاً سیاست را نشان بدهد، این آن مفهوم مورد قبول من در کار هنری نیست.

کیان: آیا قصد هنرمند از کاری که می‌کند صرفاً باید ارائه یک اثر هنری به طور مطلق باشد و تنها به بیان آنچه در ذهنش می‌گذرد بپردازد؟
نهادندی: نظر من این است که شما عمداً دنبال این قضایا نروید، در جامعه‌ای که زندگی می‌کنیم ممکن است خیلی مسائل روی هنرمند تأثیر بگذارد. خیلی زشتیها وجود دارد که ممکن است روی من اثر بگذارد و به درون من نفوذ کند. من نقاش اگر کارم صادقانه باشد این نفوذ بلیها در کارم نشان داده خواهد شد. منظور من این نیست که شما عمداً از این قضیه دوری کنید، معتقدم که هنرمند باید درون خود را راحت بگذارد و عیان کار را به قلب خود بسپارد. شما اگر از قضیه‌ای متأثر شده باشید، از جامعه، از سیاست، از خوبیها، بدیها و هزار مسأله دیگر، وقتی این در درون شما جا بیفتد، در کار شما تأثیر خواهد گذاشت. من نمی‌گویم باید از این مسأله دوری کرد اما می‌گویم که این باید صادقانه باشد و از درون بجوشد.

اعتمادی: آنچه مرا متأثر می‌کند گاهی به طور کاملاً ناخودآگاه در کارم منعکس می‌شود، مثلاً پیش آمده که من چیزی را بکشم بدون آنکه به آن فکر کنم و بعد متوجه شده‌ام که این انعکاس در تابلوی من نشان داده شده است، بدون آنکه قصد خاصی در نشان دادن آن داشته باشم. مثلاً من در پشت یک در بسته قرار دارم، پشت این پنجره‌ام یا این گرفتگی برای من هست، ولی وقتی چیزی را برای کشیدن انتخاب می‌کنم می‌بینم که باز ناخودآگاه به سراغ همان می‌روم، دیوار را جلوی رویم می‌بینم یا در را یا روزنه را. ولی فکر می‌کنم اگر هنرمند بتواند با حرف زمانه‌اش، با مشکل زمانه کارش را ارائه بدهد بهتر است.

رسام: از بخش نخست صحبت‌های آقای نهادندی این را دریافت کردم که هنر تاریخ را می‌سازد نه تاریخ هنر را و این بسیار جالب است. اما به نظر من هنر یعنی سرکشی، بلین علت که سرکشی یکی از نمودهای آن به شمار می‌رود؛ نظیر هر کار ابداعی دیگر. هنر را نباید انقلاب نامید، اما حقیقت هنر در جاده تخریب قدم می‌گذارد. آفرینش هنری، کاری کاملاً شخصی و درونی است، یک سرکشی شخصی در مقابل همه، اما سرکشی با هیاهو و جاروجنجال یکی نیست، سرکشی سگهای دوروبست که یک

روی آن سطح است و روی دیگر آن سکوت، لال بودن - لال بودن، نه بوج و بیهوده بودن کار - و ساکت بودن تابلو یعنی فریاد زدن بدون صدا. و هر سرکشی فاقد ماهیت متافیزیکی به نظر من باطل است. صحبت شما کاملاً درست است ولی گوش شنوا و ذهن روشن و آگاه کجاست؟ و در شرایط موجود تا چه حد می‌توان در پی نوگرایی بود؟

من می‌خواستم این سؤال را از شما بپرسم که آیا در برابر کاری که می‌کنیم باید انتظار نتیجه‌ای داشته باشیم یا نه؟ ما خلق می‌کنیم، کار می‌کنیم - حالا تحت هر عنوانی، اسمش را بگذاریم سرکشی، اسمش را بگذاریم نگرانی، اسمش را بگذاریم زندگی کردن، شما به عنوان یک نقاش سوررئال - که به نظر من سوررئالیسم برایتان یک دیدگاه کاملاً جدی است و تصنعی هم در کارهایتان به چشم نمی‌خورد - به نوآوری در شرایط موجود تا چه حد اعتقاد دارید؟

نهادندی: اجازه بدهید برگردیم به مسأله تاریخی هنر. وقتی ما دوران قبل از رنسانس را بررسی می‌کنیم به نقاشان و هنرمندانی خریداری شده در بین استادان بنام برمی‌خوریم، استادانی از قبل میکلاژ و داوینچی که اغلب آثار خلق شده از سوی اینها، سفارشی بوده، یعنی اگر در کلیسای سن پتر چیزی را گفتند بکشید، یا فلان مجسمه را گفتند بسازید، یا از طرف دربار بوده، یا یک سیستم سرمایه‌داری بانفوذی از اینها حمایت می‌کرده، پس این هنر، اگرچه به نظر زیباست و برای آن زحمت بسیار کشیده شده و رنجی فراوان دریای آن صرف شده، ولی عامل بیان هنری آن از دیدگاه من پائین است.

دلاکروا ناخودآگاه حرکتی در جهت کار مدرن داشت، در فضابندی و در قالب رنگهایش، اما او این کار را عمدی نکرد، یعنی اصلاً نمی‌دانست که مدرن چیست، ولی چرا این کارها را کرد، برای اینکه خواسته درونی هنرش بود. ما رگه‌ها و خطهای مدرنی را در کارهای دلاکروا می‌بینیم که بعدها منجر به پیدایش امپرسیونیسم می‌شود و بعد امپرسیونیسم به نتیجه‌ای دیگر می‌رسد. دلاکروا توجه چندانی نداشت که جامعه‌اش چه می‌خواهد و صرفاً دنبال یک پشوانه فلسفی برای انجام کارش می‌گشت. وقتی شما با یک امپرسیونیست صحبت می‌کنید می‌بینید که برای کارش فلسفه دارد، یعنی کارش بر مبنای فلسفهای خاص انجام می‌پذیرد. وقتی ما کار سوررئال انجام می‌دهیم، مطمئناً فلسفهای برای کار خودمان داریم، پس اگر قرار باشد کسی بیاید و ما را محکوم کند، باید با استدلال فلسفی نیرومندتری این کار را انجام بدهد و برای اینکه بتواند مرا قانع کند، باید با اصول فلسفی و یا دیدگاه هنری به قضیه نگاه کند که در این صورت امکان دارد به نتایجی عالی هم دست پیدا کند. حدی که ما در حال حاضر در مقطع جهانی به

آن رسیده‌ایم، نسبتاً بد نیست ولی در مملکت خودمان متأسفانه هنر از زمانهای خیلی پیش گرفتار ایستایی شده است.

رسام: مسأله من به عنوان بیننده، مسأله دیگری است. من فکر می‌کنم ایستادن پشت یک دیوار یا پشت یک پنجره به عنوان یک سوژه، امری است کاملاً سطحی، چرا که گرفتاریها یا بغرنجیهای ذهنی روزگار من این نیست، درخور این توقف کوتاه پشت یک دیوار یا دست روی پیشانی گذاشتن نیست. استنباط من از این نوع کارها فقط ساده انگاشتن موضوع است، هر چند کار صادقانه باشد. چون صداقت امری است جدا، و آفرینش هنری هم امری دیگر. چه نسیمی، چه عطر و بویی، چه سرکشی‌ای را می‌توان با آن تجربه کرد؟ چنین کاری از نظر من چندان هنری نیست.

اعتمادی: آقای رسام! موضوع در نقاشی اهمیتی تعیین کننده ندارد. در کار یک نقاش معمولی، یک پنجره می‌تواند تنها یک پنجره کوچک و حقیر باقی بماند و در کار یک هنرمند می‌تواند پنجره‌ای باشد رو به تمام جهان و رو به نهایت نقاشی. هر هنرمندی ناگزیر است میان شعار و معنای عمیق تفاوت بگذارد. هر چیزی را نباید به صراحت عنوان کرد، و مثلاً گفت که من تحت فشار هستم یا ... این می‌شود شعار. من مجبورم این را به گونه‌ای دیگر بگویم اگر اصلاً حرف من این باشد. بنابراین هنرمند باید بخش عظیمی از ذهن خود را معطوف این کند که چگونه حرفش را بزند.

رسام: البته اینها تا حدی درست است و این فشارها وجود دارد، ولی من فکر نمی‌کنم کسی بتواند مانع کار من شود، بتواند جلوی اندیشیدن مرا بگیرد. اندیشیدن یک نقاش اندیشیدن یک فیلسوف نیست، اندیشیدن او در ارتباط با دستهایش و در ارتباط با دانش تصویری اوست. اندیشیدن یک فیلسوف با اندیشیدن ما خیلی فرق می‌کند. دست فیلسوف در مقایسه با ما بیشتر است ولی ما امکانات بیشتری داریم، دست ما کار می‌کند، چشمهای ما کار می‌کند، ذهن ما کار می‌کند. ما هر واقع این قدرت را داریم که به گونه‌ای در کنار طبیعت و آفرینش فضولی و دخالت کنیم. رنگها هیچگاه مرا سرخورده نمی‌کنند، اینها مال من هستند، من این فشارها را از سوی جامعه و سنتهای آن تحمل می‌کنم ولی هرگز رنگ و قلم و بوم را رها نمی‌کنم؛ حتی اگر همه بگویند نه، من می‌گویم آری.

کیان: منظورتان از ایستایی، استمرار حیات شیوه‌های سنتی است یا اصولاً خود سنتها؟ چون خود سنتها که برای ما محترم هستند و اصولاً بخش عمده‌ای از زیربنای فرهنگی ما را تشکیل می‌دهند. البته پذیرفتن سنتها بدین معنی نیست که لزوماً شیوه کار هم سنتی باشد. این موضوع را هم نباید از یاد برد که برای بسیاری از افراد

جامعه که شدت پاینده سنتها هستند، پذیرا شدن پدیده‌های نو چندان سهل نیست و به دشواری با آنها کنار می‌آیند. مقاومتی که در برابر نیما و شعر امروز صورت گرفت، و ایستادگی سنت‌پرستان در مواجهه با نقاشیخط در زمینه هنر، هنوز هم کاملاً به تقاهم مطلق نرسیده است. اما به نظر می‌رسد که منطقی‌ترین شکل قضیه این باشد که موافقان و مخالفان یک نظریه، آزادانه و به دور از هرگونه تعصب روبروی یکدیگر بنشینند و نظرات خود را برای گروه مقابل توضیح دهند و استدلال کنند. بی‌تردید نتایجی که از چنین تقاهمی به دست آید، اعتلای بیشتر فرهنگ و هنر ما را سبب خواهد شد.

اعتمادی: به نظر من هنر سنتی عمر خودش را کرده و تمام شده، و اگر ما بخواهیم - چنانکه قبلاً هم گفتم - کار ۴۰۰ سال پیش را ادامه بدهیم نمی‌توانیم با زمانه پیش برویم. ما نمی‌توانیم با ابزار هنر سنتی حرف امروز را بزنیم. باید ابزار و زبان امروز را یافت و با آن سخن گفت. البته اگر یک هنرمند به کمک عناصر سنتی بتواند حرف امروز را بزند مسأله‌ای نیست ولی اینکه بخواهد همان اشکال و همان طراحیها و نقاشیهای قدیمی را ارائه بدهد، یقیناً راه به جایی نخواهد برد و در نهایت منزوی خواهد شد. اینکه هنرمند به چه شیوه‌ای کار می‌کند اهمیت چندانی ندارد، یعنی ممکن است یکی آستره کار کند، یکی مدرن و دیگری کلاسیک، نکته مهم این است که بتواند آنچه را در ذهن و ضمیر خود دارد، به گویاترین شکل ممکن و به زبان نسل امروز بیان کند. به اعتقاد من اگر هنر سنتی صرفاً تکرار و تقلید باشد، دستاوردی جز همان ایستایی نخواهیم داشت. واقعیت این است که با ایجاد تغییراتی اندک و کمی جابجایی در نقاشی سنتی، نمی‌توان فضایی مساعد و مناسب برای طرح مسائل امروز یافت؛ دوره کارهای سنتی و کلاسیک، تزیینی است به سرآمده، امروز روز دیگری است و زبان و بیانی دیگر می‌طلبد. البته هنرمندانی نظیر آغداشلو و ترقی‌جاء هم هستند که بخوبی توانسته‌اند با بهره جستن از عناصر نقاشی سنتی، آثاری درخور زمانه امروز خلق کنند و از تلقیق این دو، و ضمن حفظ سنتها، آثاری بدیع بیافرینند.

نهادندی: من اعتقاد به سنت ندارم، دلیلش هم این است که من با این دید به هنر نگاه می‌کنم که هنر یک مسأله جهانی است. هنر ملیت نمی‌شناسد. آن چیزی که به عنوان هنر از درون یک انسان می‌جوشد و تجلی می‌یابد، زبان هنر است. حالا اگر ما بخواهیم آن را به ملیتی منتسب کنیم و چاشنی قومیت و مرزبوم را به آن اضافه کنیم، این می‌شود اسارت و چارچوب. من یک زبان بیانی دارم که از طریق آن هنرم را القا می‌کنم و دوست دارم که یک غیرهموطن من هم هنرم را بفهمد.

در یک مقطع زمانی هنرمندانی پیدا می‌شوند که روش‌هایی خاص را که با روحیه هنری جامعه‌شان مطابقت می‌کند به کار می‌گیرند و این در تاریخ هنر آن مملکت ثبت می‌شود. در واقع این یک سنت است. کارهای انجام شده در تاریخ را ما به عنوان یک پدیده می‌بینیم و نمی‌گوییم فلان شخص که در قرن چهاردهم اثری را آفریده اشتباه کرده، می‌گوییم ایشان خیلی استادند و احترامشان هم بسیار واجب است. کار بسیار درستی هم کرده‌اند. عقیده هنری‌شان این بوده و اعتقاد فلسفی‌شان نیز؛ ولی صحبت اینجاست که اگر من بخواهم کار ایشان را تکرار کنم، نه من به آن آقا تبدیل می‌شوم و نه به ایشان نفی از این عمل خواهد رسید. بعضی از نقاشان می‌گویند سنت را باید حفظ کرد و هدف باید بر حفظ سبها استوار باشد، اما من می‌گویم که این حفظ کردن سنت نیست. وقتی فلان اثر در تاریخ هنر ثبت شد، هرگز از این نخواهد رفت. وقتی ما در تاریخ، نادرشاه داریم پنجاه‌هزار نفر هم ببینند و بگویند که نداریم، چیزی عوض نمی‌شود، این ثبت شده چه ما خوشمان بیاید و چه بدمان بیاید.

حالت دیگری که باقی می‌ماند و ناشی از سودجویی است، این است که تکرار مکررات بکنیم و به تقلید اساتید گذشته بپردازیم، برای اینکه چنین عملی منافع ما را تأمین می‌کند. منافع این تکرارها را ایجاب می‌کند. این عده می‌اندیشند که اگر غیر از این عمل کنند کارهای‌شان به فروش نخواهد رفت. در واقع اینها سنگ سنت را به سینه نمی‌زنند. متأسفانه در شرایط کنونی جامعه ما، اندیشه و تفکر در هنر جایی ندارد و بیشتر ساخت و ساز مطرح است.

رسام: آنها که سنگ سنت را به سینه می‌زنند چرا همان سنگ را جلوی پای یک نقاش متفکر می‌اندازند؟

نهادندی: توجیه کسانی که چنین کاری می‌کنند این است که ما به شیوه آکادمیک نقاشی آگاهی داریم. مشکل ما مشکل دانشکده‌ها و استادان نیست، استاد و دانشجو هر دو در این وادی سرگرداند.

من به سنت اعتقادی ندارم، این یک سیر هنری است که در جامعه پیش می‌رود و لزومی هم ندارد که نقاش بخواهد مسائل قومی و ملی را

رعایت کند. هنر مقوله‌ای جهانی است و یک هنرمند ناگزیر از صحبت کردن با جهان است. بیش ما باید پیشی جهانی باشد. الآن زمانه ساخت و ساز نیست، زمانه تفکر و اندیشه و نوآوری است. ما چه بخواهیم و چه نخواهیم جهان این گونه حرکت می‌کند و اگر ما با آن همگام نباشیم ناچار گرفتار استایی خواهیم شد.

کیان: اما اگر هنر به عنوان یک مقوله ارزشمند اجتماعی در پی حفظ این فرهنگ نباشد، بی‌تردید دیری نخواهد گذشت که نه از تاک نشان بماند و نه از تاکنشان. البته این بدان معنا نیست که بر تکرار و تقلید صحه بگذاریم. ما می‌توانیم یک زبان جهانی داشته باشیم و از نظر تفکر یا دنیا مرتبط باشیم، اما در عین حال وقتی کسی به تابلوی ما نگاه می‌کند بداند که این تابلو آفریده یک هنرمند ایرانی است، با ویژگی‌های قومی و فرهنگی مردم این دیار. بسیاری از هنرمندان ما هستند که سبکی خاص دارند، از جمله خود شما به عنوان یک نقاش سوررئال کارهای‌تان کاملاً مشخص است، همراه با ویژگی‌های خاص همچون حیابها، همچنان که آثار کاهگل و تابلوهای سقاخانه آقای کلاتری، یا شیوه خاص آقای پلنگی و یا شکل کاملاً ایرانی آثار آقای علی اکبر صادقی، آثارشان را بخوبی متمایز می‌کند. این موضوع را در آثار هنرمندان بزرگ و نامدار جهان نظیر شاگال هم می‌توان مشاهده کرد، یعنی بعید است کسی اثری از این هنرمند را ببیند و تشخیص ندهد که این تابلو را یک هنرمند فرانسوی کشیده. بیکاسو هم اگر چه هنرمندی است متعلق به تمام جهان، اما ویژگی‌هایی در کارهایش هست که به راحتی می‌توانید او را از اسپانیاست، بدون اینکه او تلاش کرده باشد چنین چیزی را به دیگران القا کند. اصولاً چرا نباید حفظ هویت فرهنگی - البته بیرون از تکرار و تقلید - را با زبان و بیان نو مانعاً جمع بدانیم؟ مگر نمی‌شود یک نقاش امپرسیونیست یا سوررئالیست مسلمان ایرانی بود؟

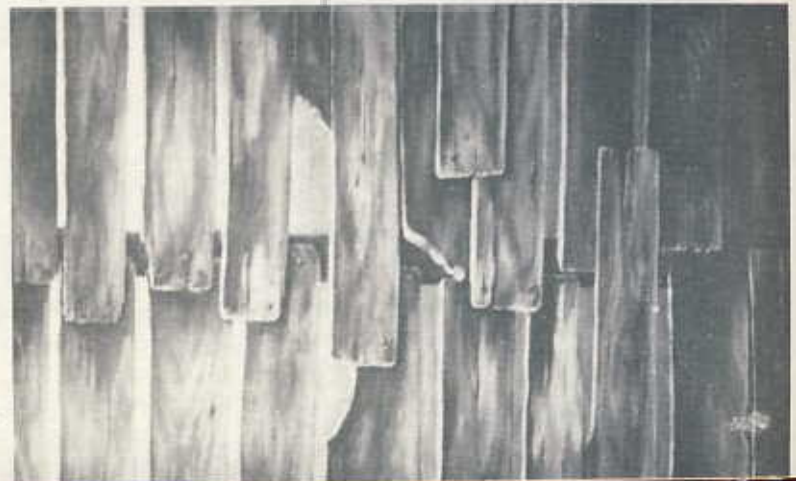
نهادندی: هنرمند مجاز است آنچه را در درونش هست - خواه قومی و ملی باشد یا نباشد - در اثرش منعکس کند و کسی هم مگر این قضایه نیست. بنده هم عوض نکردم که هیچکس حق

ندارد یک کاسه ایرانی بکشد. بنده می‌گویم بکش، اما صادقانه، یعنی پس از شناختن و پذیرفتن فرهنگی که در پس طرح‌های این کاسه نهفته است. در ثانی اگر صحبت، صحبت سنت‌گرایی است، چرا ما از یک مقطع تاریخی شروع می‌کنیم به سنت‌گرایی؟ مگر ما تاریخ چند هزار ساله نداریم؟ چرا سنت‌های نخستین مان فراموش شده ولی از یک مقطع خاص همه سنت‌گرا شده‌ایم؟ فکر نمی‌کنید که این مسأله تحمیلی است؟ اگر ما ایرانی هستیم، اگر ما تابع سنت هستیم، باید سنت ساسانیان را هم رعایت کنیم چون بخشی از تاریخ ماست و کسی نمی‌تواند منکر آن شود. فرهنگ معماری آن زمان را هم باید رعایت کنیم، چطور تمام اینها را کنار می‌گذاریم و یک دفعه از زمان صفویه همه سنت‌گرا می‌شویم؟ کاسه و کوزه و خطاطی و نقاشی آن دوره برای ما الگو شده ولی بقیه تاریخ هیچ آنها اصلاً سنت و فرهنگ و هنر نداشتند؟ پس ما اول باید بدانیم که فرهنگ و سنت مملکت ما از کجا آغاز می‌شود. ما در این مملکت مورد هجوم اقوام گونه‌گون بوده‌ایم: سنت از مغول داریم، سنت از عرب داریم، سنت از ترک داریم، این فرهنگ کدامش درست است؟ فرهنگ خالص ما کجاست؟ من منکر فرهنگ خالص نیستم. رعایتش کنید، حفظش کنید، به آن احترام بگذارید، در موردش کتابها بنویسید، اما این را از من نخواهید. من لزومی در تکرار و تقلید نمی‌بینم. استادان هنر مملکت ما کار سوررئال را کاری برخاسته از غرب و غریزه می‌دانند بدون آنکه بدانند خاستگاه اولین کارهای سوررئال ایران است. اولین نقاشیهایی که در غارها کشف شد کارهای سوررئال است. یک نتیجه‌گیری کوتاه از حرفهایم بکنم. من فکر می‌کنم که فرهنگ هنرشناسی را باید در جامعه رشد داد.

کیان: چگونه؟

نهادندی: اول اینکه با مسائل و شبهه‌های هنری برخوردی منطقی داشته باشیم و هنر جهان را هم ببینیم. پیشرفت هنر جهان را ببینیم و فرهنگ و سنت واقعی خودمان را بشناسیم، این بسیار مهم است که هنرمند بفهمد چکار می‌کند، حتی اگر کار سنتی می‌کند، در قبال آن فلسفه‌ای قانع‌کننده داشته باشد. من می‌توانم با دیدن چند خط مفهوم سب را درک کنم و هنگامی که مفهوم سب به من القا شد، چه لزومی دارد که تمام سب را برای من بکشند؟

اعتمادی: بعضی کارها ساخت و ساز را ایجاب می‌کند و اگر خیلی ساده شوند به راحتی نمی‌توان در آنها مضمون موردنظر را بیان کرد. نهادندی: روند حرکت هنر در جهان به سوی سادگی است. و آن چیزی که دارد ارزش واقعی خود را باز می‌یابد اندیشه و تفکر و نوآوری است. معنای هنر در کشیدن جزئیات نیست، هنر به سوی اندیشه و تفکر پیش می‌رود.



شهر آصف

اعتمادی: زمانی پیش می‌آید که نقاش می‌خواهد چیزی را نشان بدهد و مجبور است که آن را بسازد، نه به این خاطر که استاد بودن خود را نشان بدهد. ابزار نشان دادن آن مسأله، ساخت و ساز است و این از نظر من هیچ اشکالی ندارد.

کیان: باتوجه به اینکه می‌خواهیم نظرات شما را در مورد دیگر مسائل هم بدانیم، اجازه بدهید سؤال دیگری مطرح کنیم: شما در حال حاضر به عنوان یک هنرمند نقاش، با چه مشکلات و موانعی روبرو هستید؟

اعتمادی: همان طور که قبلاً هم صحبت شد، مشکلات متعددی بر سر راه ما قرار دارد. بدون آنکه بخواهیم به زن یا مرد بودن هنرمند توجه کنیم - و دشوارترین آنها از نظر من همین است که بخواهند هنرمند را در قالب و چارچوبی خاص و از پیش تعیین شده بگنجانند، چون در این حالت نمی‌توان مخاطب خاص خود را یافت. هنر معمولاً از دل مشکلات بیرون می‌آید و راه خود را پیدا می‌کند و فقط در چنین حالتی است که به مفهوم واقعی «هنر» می‌شود. به هر حال مشکلات زیاد است، از جمله اینکه برخورد بعضی از مردم با هنر درست نیست، با اینکه غالباً نقاشی را به عنوان یک شغل نمی‌پذیرند.

کیان: آقای نهاوندی! شما به عنوان یک نقاش معتقد به مدرنیسم، فکر می‌کنید روند حرکت ما به سوی مدرنیسم، شکلی مطلوب دارد؟
نهاوندی: متأسفانه تنها عده‌ای از خواص این امکان را دارند که از فرهنگ و هنر مدرن اطلاع حاصل کنند. در مملکت ما نقاشهای مدرنیست کار خودشان را می‌کنند ولی کسی توجهی به کار آنها ندارد و خبر نمایشگاههای

آنان بندرت در جاهایی درج می‌شود و به اطلاع مردم می‌رسد، و این درحالی است که برای نقاشی سنتی از هیچ تبلیغی دریغ نمی‌ورزند. ما در شرایطی از سنت‌گرایی صحبت می‌کنیم که جهان درگیر مباحث پست مدرنیته است یعنی بحث مدرنیته برایشان حل شده و حالا در مرحله پست مدرن، سرگرم تحلیل نقاط قوت و ضعف مدرنیته هستند. حالا ببینید ما کجا هستیم در این بحر تفکر و...

اجازه بدهید این نکته را هم اضافه کنم که به عقیده من، مسئولان هنری هم علاقه چندانی نسبت به شیوه‌های مدرن نشان نمی‌دهند و هرگاه قرار شده است هنر ایران در یک عرصه بین‌المللی عرضه شود، تنها تعدادی اثر مینیاتور و کارهای سنتی را به آنجا گسیل داشته‌اند. حقیقتاً من با این موضوع که عده‌ای خاص به عنوان استاد و پیش‌کسوت بخواهند حکومت هنری مملکت را به دست بگیرند کاملاً مخالفم و معتقدم که هنر را نباید گرفتار محدودیت و سلیقه‌های شخصی کرد.

کیان: چرا این سبک را برای کارتان انتخاب کردید؟ انگیزه خاصی داشتید؟
نهاوندی: در حقیقت من این شیوه را انتخاب نکردم، بلکه به طور اتفاقی دریافتیم که کارهای من در حیطه سوررئال جای می‌گیرد. من در این شیوه راحت‌تر می‌توانم کار کنم، چون عرصه گسترده‌ای دارد. اما در عین حال، خودم را چندان پاینده به حفظ آن نمی‌دانم و بعد نیست که روزی این شیوه را رها کنم، چرا که دنیای درونی‌ام، اهمیت بیشتری بر این دارد.
اعتمادی: فکر می‌کنم با این شیوه بهتر می‌توانم عقاید را ابراز کنم. البته گاهی وسوسه کلاژ به سراغم می‌آید و دلم می‌خواهد آن را هم

تجربه کنم. در عین حال کارهای من، چندان به سبک خاصی مقید نیست، چنانکه گاه حالت سوررئالیستی پیدا می‌کند و گاه به سمبولیسم نزدیک می‌شود، شاید بهتر باشد بگویم که میان این دو شیوه در آمد و شدم. تعصب خاصی هم در رعایت شیوه ندارم و ممکن است روزی بتوانم ساده‌تر کار کنم، به جلدی که حتی نیاز به ساخت و ساز هم نداشته باشد.

کیان: فکر می‌کنید در این قالب بهتر می‌شود حرف زمانه را مطرح کرد و زبان گویای این دوران بود؟

نهاوندی: شک نیست که هنرمند از جامعه تأثیر می‌گیرد و بر آن تأثیر می‌گذارد و شک نیست که این تأثیر به نحوی در کار او ظاهر خواهد شد. طبیعتاً در قالب سوررئال هم می‌شود به طرح مفاهیم سیاسی - اجتماعی پرداخت، به شرط آنکه این مسأله تحمیلی نباشد و عمیقاً در وجود هنرمند جای گرفته باشد.

کیان: به هر حال در یک فضای سرشار از تقاهم و دوستی، هنر بهتر می‌تواند تنفس کند و شیوه‌های گوناگون از خوشنویسی و مینیاتور و نقاشی قهوه‌خانه‌ای گرفته تا شیوه‌های مدرن و آبستره، رشد و بالندگی افزون‌تری خواهند یافت. رسام: لطفاً وسط دعوا ترخ تعیین نکنید، اجازه بدهید ببینیم اصلاً مینیاتور هنر است یا نه؟
نهاوندی: از نظر من مینیاتور و خوشنویسی هنر نیستند، فن هستند.

اعتمادی: کارهای رضا عباسی به نظر من هنر بوده ولی کار شاگردانش نه، آنها کارشان صنعت محسوب می‌شود.

کیان: از حضور صمیمانه شما در این گفت‌وگو سپاسگزاریم.

شوشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

◀ فرم اشتراک کیان

نام و نام خانوادگی:
تاریخ شروع اشتراک:
کد پستی:

سن:
از شماره:
صندوق پستی:

تحصیلات:
نشانی:
تلفن:

▶ حق اشتراک برای یکسال (۱۲ شماره)

ایران ۱۲۴۰۰ ریال ◊ آمریکا، کانادا و خاور دور معادل ۳۰ دلار ◊ اروپا معادل ۵۰ مارک ◊ خاورمیانه معادل ۲۸ دلار

خوانندگان گرامی در صورت تمایل به اشتراک می‌توانند با تکمیل این فرم و واریز حق اشتراک به حساب جاری ۲۵۰۹ نزد بانک ملی ایران، تهران - شعبه میدان هفت تیر (قابل پرداخت در شعب سراسر کشور) به نام رضا تهرانی، اصل فیش بانکی همراه با اصل یا کپی این فرم را به نشانی تهران - صندوق پستی ۵۵۶۱ - ۱۵۸۷۵ مجله کیان ارسال فرمایند.
هموطنان مقیم خارج از کشور در صورت تمایل به اشتراک می‌توانند حق اشتراک خود را از محل اقامت خود در هر نقطه از جهان، به حساب ارزی شماره ۵۹۰۰ بانک صادرات ایران شعبه بیروت - لبنان به نام مجله کیان حواله کنند و اصل فیش یا کپی این فرم را به نشانی صندوق پستی مجله کیان ارسال فرمایند.